بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 20 بهمن 1395.

بحث در مورد اصل اولی در تعارض دلیلین متعارضین متکافعین بود. مرحوم آقای خوئی فرموده بودند که اصل اولی تساقط است چون احتمالاتی که غیر از تساقط هست چهار احتمال هست و هر چهار احتمال ... دارد. یا هر دو حجت هستند تعبد به متعارضین است. احتمال دوم یکی معیّن حجت باشد ترجیح بلا مرجح است. احتمال سوم اینکه هر دو حجّت باشند به شرط عدم اخذ به آخر. این هم لازمه اش این است که اگر به هیچ کدام اخذ نکردیم، هر دو حجّت باشد تعبّد به متعارضین پیش می آید. احتمال چهارم اینکه هر دو حجّت باشند به شرط اخذ به آنها. لازمه این احتمال این است که لازم نباشد که حتما یکی اش را اخذ کنیم. ممکن است من هیچ کدامش را اخذ نکنم و هیچ کدام حجت نباشد و این مفروق ... .

احتمال سوم و چهارم در واقع یک پیش فرضی دارد که این پیش فرض و اصل موضوعی را مرحوم آقای صدر هم پذیرفته است و در فروعات آن بحث کرده است. مرحوم امام روی همین پیش فرضش ان قلت دارند و بحث کرده اند. آن پیش فرض این است که اگر امر دایر باشد بین اینکه عموم یک عام از جهت افراد تخصیص بخورد یا اطلاق احوالی دلیل تخصیص بخورد، ما باید عموم عام را حفظ کنیم و مخالفت ظاهر را متوجّه اطلاق احوالی کنیم. این پیش فرض را مرحوم امام مورد بحث قرار داده اند. یعنی این مبنا یک بحث کلی است که این مبنا به طور کلی صحیح هست یا نیست و یک بحث این است که این مبنای کلی در اینجا تطبیق می کند یا نمی کند. مرحوم امام یک بحث کلی مطرح کرده اند که این قانون درست نیست و یک بحث هم اینکه آن قانون در اینجا تطبیق نمی کند. حالا ابتدا بحث کلی اش که ایشان مطرح فرمودند را عرض کنیم. البته این پیش فرض را که به این تعبیر تعبیر کرده اند تعبیری در کلام امام هست که بعدا عرض می کنم که تعبیر باید یک مقداری دقیق تر باشد. مرحوم امام می فرمایند که اینکه اگر دوران امر باشد بین تخصیص افرادی یا اطلاق احوالی، تخصیص افرادی باید انجام نشود و اطلاق افرادی باید زمین زده شود، این مطلب در جاهای دیگر درست است به خاطر اینکه در دوران امر بین اصاله العموم و اصاله الاطلاق، اصاله الاطلاق زمین می خورد به دلیل اینکه شرط اطلاق سکوت متکلّم از ذکر قید هست و با آمدن عام این سکوت شکسته می شود. در جاهای دیگر این مطلب درست است. ولی در ما نحن فیه این مطلب صحیح نیست. در متعارضین و در جایی که دوران امر بین تخصیص افرادی و اطلاق احوالی باشد در اینجا این مطلب درست نیست. چون در واقع مثلا ادله حجّیت امارات، یک عموم افرادی دارند و تمام اخبار را شامل می شوند و یک اطلاق احوالی دارند که در فرض عموم افرادی است و موضوعش عموم افرادی است. یعنی هر چیزی که مشمول دلیل باشد، اطلاق احوالی می گوید که آن شیئی که مشمول دلیل هست در همه حالات وجود دارد. در همه حالات آن حکم ثابت است. اما اگر بنابر این در ما نحن فیه تا عموم افرادی نباشد که خب هنوز اطلاق احوالی شکل نگرفته است. اینجا عموم افرادی، عموم عام نسبت به متعارضین بیان نیست برای اینکه اطلاق اراده نشده است. به خلاف فرض سابق. فرض سابق مثلا ببینید یک دلیلی دارد می گوید که اکرم کلّ عالمٍ. یک دلیل می گوید لا تکرم الفاسق. عموم اکرم کلّ عالمی اقتضا می کند که عالم فاسق هم وجوب اکرام داشته باشد. ما در واقع شک داریم که آن فاسقی که نهی از اکرامش شده است مراد فاسق عالم است یعنی فاسق عالم را هم شامل می شود که مجمع دلیلین هستند یا نه مراد غیر از فاسق عالم است. عموم عام می گوید عالم فاسق واجب الاکرام است. پس متکلم سکوت نکرده است از بیان حکم عالم فاسق. پس اطلاق در دلیل لا تکرم الفاسق شکل نمی گیرد. ولی در ما نحن فیه این جور نیست. دلیلی که می گوید خبر، اصل تقریب کلام ما چه بود؟ تقریب کلام ما این بود، مرحوم امام در فرض ترک دلیل دیگر بحث را اصلا مطرح کرده است یعنی صورت سوم کلام آقای خوئی و صورت چهارم را اصلا مطرح نکرده است. در فرض صورت سوم تقریب کلام این بود که ما می گفتیم که این دلیل این هست که حالت تعارض را بگیرد یا نگیرد، خب اصل اینکه حالت تعارض را شامل شود یک احتمال این است که اصلا حالت تعارض را نگیرد و یک احتمال این است که حالت تعارض را بگیرد و اطلاق احوالی خبری که در حالت تعارض حجت هست نسبت به صورت ترک آخر آن را حفظ کنیم و نسبت به صورتی که آخر را اخذ میکنیم آن را تقیید کنیم یعنی در صورتی که دلیل متعارض را اخذ کرده باشیم دیگر به این دلیل نمی شود اخذ کرد. این صورت را از تحت دلیل خارج کنیم و اختصاص بدهیم دلیل را به اینکه مثلا خبر محمد بن مسلم را در صورتی که خبر زراره را اخذ نکردید این خبر حجّت هست. خب این در واقع اطلاق احوالی فرع این است که این خبر در صورت تعارض معتبر باشد ما می گوییم که نه، اینکه خبر در صورت تعارض معتبر باشد این خودش دلیل بر این نیست که پس شامل فرض اخذ دیگری نمی شود. به خلاف فرض سابق. فرضی که قبلا داشتیم اکرم کلّ عالمٍ مضمونش این است که اکرم کلّ عالمٍ فاسق. عمومش این را شامل می شود ولی اینجا ما می گوییم که خبر محمد بن مسلم در ظرف تعارض حجّت است. اینکه نمی گوید که خبر محمد بن مسلم در صورتی که به خبر زراره اخذ کرده باشید حجّت نیست. شما می خواهید از این نتیجه بگیرید عدم حجّیت خبر محمد بن مسلم را در فرضی که به خبر زراره اخذ کرده اید. عدم حجّیتش را می خواهید نتیجه بگیرید. مضمون دلیل حجیت خبر محمد بن مسلم است. عدم حجیت خبر محمد بن مسلم در فرض اخذ به خبر زراره، اینکه مضمون دلیل نیست. وقتی مضمون دلیل نبود، شما بیانی برای تقیید اطلاق ندارید. امر دایر است بین اینکه اصلا بگویید خبر محمد بن مسلم که در ظرف تعارض هست، این خبر محمد بن مسلم اصلا حجت نیست. یا اینکه بگویید حجت هست اطلاق احوالی اش را نسبت به صورتی که به خبر محمد بن مسلم اخذ کردید تقیید کنید. دو خلاف ظاهر است و هیچ کدام بر دیگری اولویت ندارد. اینکه عموم عام را نسبت به خبر محمد بن مسلم در ظرف تعارض تخصیص بزنید، درست است اگر عموم عام را تخصیص بزنید دیگر آن اطلاق احوالی موضوع نخواهد داشت. شما نگویید که اینجا اطلاق احوالی قطعا زمین خورده است. چون اگر عموم عام را نسبت به حال تعارض اخذ نکنید باز اطلاق احوالی نیست. اگر عموم عام را نسبت به حال تعارض هم اخذ بکنید، اطلاق احوالی نیست. اطلاق احوالی علی ای تقدیر ساقط است پس آن را چرا طرف تعارض قرار می دهید؟ پاسخ مطلب این است که اینکه اصلا عام نسبت به خبر محمد بن مسلم عمومیت نداشته باشد و به تبع اطلاق احوالی زمین بخورد اینجا نسبت به اطلاق احوالی مخالفت ظاهری اراده نشده است. از باب سالبه به انتفاع موضوع است. آن چیزی خلاف قاعده است که آن چیزی که مشمول عموم دلیل هست اطلاق نداشته باشد. اطلاق احوالی می گوید هر چیزی که دلیل حجّیّت او را اثبات می کند در همه حالات حجت است. ما هو الحجّه حجه فی کل الحالات. اما تعیین نمی کند که حجت چه هست و چه نیست. اگر چیزی حجت نباشد در نتیجه اصلا در هیچ حالتی هم حجّت نباشد، این خلاف قاعده نسبت به اطلاق احوالی صورت نگرفته است فقط یک مخالفت ظاهر شده است آن این است که عموم افرادی تخصیص خورده است. تخصیص خوردن عموم افرادی باعث می شود که اطلاق احوالی موضوع نداشته باشد. موضوع نداشتن اطلاق احوالی خلاف قاعده نیست. قاعده این است که با موضوع داشتن حکمش بار نشود. هیچ دلیلی نسبت به اینکه من موضوع دارم یا ندارم، چیزی ندارد اقتضائی ندارد. فرض کنید که یک دلیل می گوید که اکرم کلّ عالمٍ و یک دلیل می گوید که اصلا زید عالم نیست. فرض کنید وجدانا. یک دلیل می گوید اکرم کل عالم و یک دلیل دیگر عالمیت زید را می پراند. اینکه مخالفت قاعده ای نسبت به اکرم العالم نشده است. اکرم العالم می گوید اگر کسی عالم بود وجوب اکرام هم باید به دنبالش بیاید. اما اینکه عالم هست یا نیست نمی دانیم. اطلاق احوالی می گوید که هر چیزی که حجت هست، باید در همه حالات حجّت باشد. اما چه چیزی حجّت هست و چه چیزی حجّت نیست نمی گوید. اینکه خبر محمّد بن مسلم که متعارض هست با خبر زراره آیا این خبر محمد بن مسلم هم حجت هست یا نیست اطلاق احوالی به این کاری ندارد. می گوید اگر خبر محمد بن مسلم ای که معارض است حجت باشد، در همه حالات چه به خبر زراره اخذ بشود و چه نشود باید حجت باشد. اگری است. انتفاع قضیه شرطیه به انتفاع شرط آن خلاف قاعده نیست. قضیه شرطیه ملازمه را ثابت می کند. می گوید اگر خبر محمد بن مسلم مشمول دلیل حجیت بود، باید در همه حالات حجت باشد. ما می گوییم که خبر محمد بن مسلم مشمول دلیل حجیت نیست و تخصیص می زنیم. تخصیص که زدیم یک خلاف ظاهر بیشتر مرتکب نشدیم و آن تخصیص است. اما اینکه اطلاق احوالی دیگر نیست از باب این است که موضوع ندارد. موضوع نداشتن اطلاق احوالی و به تبع عدم تحقق اطلاق احوالی خلاف قاعده نیست. این کلام را هم مرحوم شیخ مکرر دارد که تخصیص، اگر اطلاق احوالی را ما زمین بزنیم در نتیجه اطلاق احوالی موضوع نداشته باشد این خلاف قاعده نیست. این را هم اشاره می کند شاید چند جا مرحوم شیخ در رسائل اشاره می کند که خب مطلب درستی هم هست. پس بنابراین امر دایر است بین دو تا مخالفت ظاهر. یا تخصیص افرادی یا تقیید احوالی. و تقیید احوالی بر تخصیص افرادی مقدّم نیست. بنابراین ما نمی توانیم اثبات کنیم که این دلیل در حالت تعارض حجت است مقیدا به ترک الآخر. این محصل عرض ما.

سؤال:

پاسخ: نه جاهای دیگر هم نپذیرفتند اگر دوران امر بین تخصیص افرادی و تقیید احوالی باشد نمی پذیرفتند. آن که پذیرفتند در جایی هست که یک دلیلی یا باید یک دلیل تخصیص بخورد که عام است یا یک دلیل دیگری تقیید شود که مطلق است. نه از سنخ احوالی و افرادی. دلیل مستقل. عرض کردم مثال اکرم کل عالمٍ و لا تکرم الفاسق. اینجا می گویند اکرم کل عالم چون بیان است بر لا تکرم الفاسق، اینجا اصاله الاطلاق اصلا موضوع ندارد. موضوع که نداشت باید به اکرم کل عالم تمسک کرد و موضوع اطلاق از بین می رود و بین اینها اصلا تعارضی نیست.

فرمایش مرحوم امام اصلش مطلب درستی است. یعنی مطلب تمامی است ولی نه به آن سبکی که ایشان بحث را دنبال فرمودند. یک سری اشکالاتی اینجا در این سبک تقریب وجود دارد که اولا یک اشکال مبنایی وجود دارد در مورد اینکه ایشان اساسا دوران امر بین تخصیص و تقیید می فرمایند اصاله العموم، بیان است برای عام. یک اشکال معروفی اینجا وجود دارد که این در جایی که عام و مطلق کنار هم باشند می تواند صحیح باشد. چون اصاله الاطلاق متوقف است بر عدم وجود قرینه. اینجا وقتی عام هست عام قرینه بر عدم اطلاق است. ولی آن چیزی که جزو مقدمات حکمت هست عدم قرینه متصله است نه عدم قرینه منفصله. قرینه منفصل به انعقاد اطلاق و تمامیت مقدمات حکمت لطمه وارد نمی کند. پس این بیان اساسا در این جاهایی که محلّ کلام ما هست عمدتا جاهایی هست که عام و مطلق در دو کلام هستند. عام و مطلق که در دو کلام باشند این اشکالات اصلا این تقریبات در آنها نمی آید. این یک مطلب. ما حالا در جای خودش حالا نمی دانم مرحوم امام اینجا این را توضیح نداده اند و باز نکرده اند که اینکه مطلق و عام را می گویند، تعبیر ایشان این است که دوران امر بین تخصیص دلیلٍ و تقیید دلیل الآخر. دو تا دلیل فرض کرده اند نه یک دلیل. باز هم می گویند اصاله العموم وارد هست بر اصاله الاطلاق و موضوع اصاله الاطلاق را از بین می برد. این بیان مرحوم شیخ است که شیخ در رسائل این مطلب را دارد مرحوم آخوند اشکال می کنند که این مطلب درست نیست و آن چیزی که جزو مقدمات حکمت هست عدم قرینه متصله است نه عدم مطلق قرینه. قرینه منفصله مطلق به اطلاق نیست. این یک بحث معروف. ما اساسا نسبت به قرینه متصله هم بحث گذشته را مطرح می کردیم تفصیل بین متصله و منفصله جا ندارد و در منفصله هم مطلب همین جور است که اصاله العموم بر اصاله الاطلاق مقدم نیست و هر دو در عرض واحد هستند و تعارض می کنند. با بیانی که گذشت. این یک سری بحث های مبنایی است که من واردش نمی شوم.

یک بحث این است که اگر ما آن مبنا را بپذیریم که اصاله العموم وارد بر اصاله الاطلاق است. آیا می شود بین این مقام ما نحن فیه به آن مثالی که مرحوم امام می فرمایند بین این ها فرق گذاشت؟ به نظر می رسد که در ما نحن فیه هم عام بیان بر تقیید اطلاق است. عام یک موقعی به مدلول مطابقی اش بیان است و یک موقعی به مدلول التزامی اش بیان است. لازم نیست که حتما عام به مدلول مطابقی اش بیان باشد. در مثالی که من عرض کردم برای تقریرات، مرحوم امام مثال نزده است ولی مثالی که من برای تقریب مرحوم امام عرض کردم در آن اکرم کل عالمٍ به مدلول مطابقی اش اقتضا می کند که اکرام عالم فاسق واجب است. پس بنابراین آن دلیلی که گفته است لا تکرم الفاسق، حکمش چون بیان شده است بنابراین مقید شده است. این بیان ولی در ما نحن فیه ما تقریب می کردیم که اطلاق یعنی عموم افرادی دلیل اقتضا می کند که این عام حجت باشد. اما اینکه در ظرف یعنی مثلا خبر محمد بن مسلم حجت باشد. اما در ظرف اخذ خبر زراره حجت نباشد، در این فرض خاص حجت نباشد مفاد مستقیم دلیل نیست. بله مدلول مطابقی اش نیست ولی مدلول التزامی اش است. چون ما می دانیم که اگر حجت باشد حجت مطلق ندارد. چون ما می دانیم که اگر حجت باشد بخواهد با اخذ به او هم حجت باشد تعبد متناقضین پیش می آید و اشکال عقلی دارد. همین اشکال عقلی لازم می آید که اگر حجت باشد در این فرض حجت نباشد. ملازمه می شود دیگر لازمه حجّیت خبر محمد بن مسلم عدم حجیتش در ظرف اخذ به خبر زراره است. مدلول التزامی دلیل این است و همین مقدار کافی است برای اینکه بیان باشد و آن اطلاق را تقیید کند. بنابراین به نظر می رسد که اینجور نیست که اگر اینجا باشد بیان تام است یعنی اگر آن بیان مطلب در جای خودش تمام باشد آن مبنا صحیح باشد نباید اینجا تفصیل قائل شد. چرا شما بیان بودن عام را تخصیص می دهید به جایی که به دلالت مطابقی بیان باشد. دلالت التزامی هم باشد کفایت می کند. اصل آن مبنا البته در جای خودش ناتمام است ولی اگر تمام باشد اینجا هم باید همان بیان را آورد. این یک نکته و در واقع نکته دوم.

نکته سومی که اینجا وجود دارد این است که اساسا ما نحن فیه اصلا از آن باب نیست. ایشان عموم عام را فرض کرده است و اطلاق را. اینکه خبر محمد بن مسلم حتی خبر هایی که معارض با خبر دیگر هست مثل خبر زراره اینها حجت است اینکه به عموم نیست اینها اطلاق است. ما کجا داریم کل خبر محمد بن مسلم حجهٌ؟ همچین چیزی نداریم. فوقش اطلاقاتی که اقتضا می کند گفته است که خبر زراره حجت است. در ادله شرعی گفته است که خذه للزاره فعلیک بهذا الجالس. فعلیک بهذا الجالس اطلاق دارد نسبت به قولی که در این قولش معارض با قول زراره هم هست. معارض با قول دیگری هم هست. فعلک بهذا الجالس مشیر الی زراره که دلیل بر حجیت خبر واحد می گیرند اطلاق دارد. می گوید که خبر زراره چه خبرهایی که معارض باشند و چه خبر هایی که معارض نباشد همه شان حجت هستند. من عجالتا الآن در ذهنم نیست که از ادله حجیت خبر واحد دلیلی باشد که نسبت به اخبار متعارضه به عموم دلالت کند. همه اینها به اطلاقات اقتضا می کند. بله این مطلب درست است یک اطلاق افرادی است و یک اطلاق احوالی آن مطلب درست است. یعنی دوران امر بین تقیید اطلاق افرادی است و تقیید اطلاق احوالی. آن بیانی که مرحوم امام در ادامه دارند لازم نیست از باب تخصیص باشد. تخصیص اینجا خصوصیت ندارد. دوران امر بین تقیید اطلاق افرادی و تقیید اطلاق احوالی هم باشد هیچ کدام بر دیگری مقدم نیستند. آن کلمه تخصیص را که ایشان به کار بردند و این را بعد مقایسه کردند با آن بحث دوران امر بین تخصیص و تقیید و امثال اینها اصلا خارجیت ندارد. آن که عملا ما با ان مواجه هست اطلاق ادله حجیت اخبار نسبت به اخبار متعارضه است. این اطلاق مورد بحث است که این اطلاق افرادی اصلا کامل اخبار متعارضه را شامل نمی شود یا اخبار متعارضه را شامل می شود ولی اطلاق احوالی اش مقید می شود به صورتی که اخذ به خبر طرق مقابلش نشده باشد. بنابراین این اصلا از آن باب نیست. این است که این را

سؤال:

پاسخ: حالا آن مثالش را اگر بنا بر آن مبنا این یک موردش درست است بنا بر آن مبنا. ولی عمده ادله ای که ما داریم اطلاق است. عمده ادله از باب اطلاق هست حالا ..... 40/28

یا ان جائکم فاسق بنبأٍ فتبیّنوا، از باب اطلاق است دیگر. یعنی این نبأ سواء کان نبأ می گوید که از آن استفاده می شود که ان جائکم فاسق بنبأ فهو حجهٌ. این اقتضا می کند که هذا ... کان هذا النبأ متعارض .... ام لم یکن متعارضا. از باب اطلاق است دیگر نه از باب عموم. ...... آن را بله آن را بنا بر اینکه ادوات شرط را ما ادوات عموم بگیریم که البته آن هم خودش خب به هر حال محل حرف و حدیث است که از باب اطلاق باید بگیریم شاید صحیح این باشد که اینها از باب اطلاق است. در حال کلیت .....

بحث این است که عمده ادله از باب اطلاق است. یعنی عمدتا اصلا از بحث خارج است. حالا ... بنا بر آن فرضی که نمی دانم مرحوم امام و اینها هم قائل هستند یا نیستند اگر آن را قبول کردیم عمدتا از باب اطلاق است. اصلا از آن بحث باب نیست. این است که با آنها مقایسه کردن و داخل آن بحث کردن چیز نیست. ولی اصل مطلب تمام است. اصل مطلبی که صرف نظر از این حواشیات و این حاشیه هایی که نباید به آن شکل مطلب را مطرح کرد بحث تقریب را به این سبک باید مطرح کرد. ما در واقع دوران امر بین تخصیص اگر اول های بحث هم شاید اشاره کردم من، من در بحث که ذکر می کردم هر دو را با هم ذکر می کردم می گفتم که دوران امر بین تخصیص یا تقیید افرادی است و بین تقیید احوالی. چون نسبت به احوالی هیچوقت در ادله ما چیز نداریم عموم احوالی هیچ وجود ندارد آن طرفش را دیگر ما چیز می کنیم به طور عموم تعبیر نمی کنیم. دوران امر بین این است که اطلاق یا عموم افرادی زمین بخورد یا اطلاق احوالی زمین بخورد. و هیچ کدام مقدم بر دیگری نیست و اینکه اطلاق یا عموم افرادی در رتبه متقدم هست نسبت به آن یکی این یک بیان مرحوم نائینی اینجا دارد ایشان گفته اند که اطلاق یا عموم افرادی در رتبه متقدم هست نسبت به اطلاق احوالی و در رتبه موضوع معارضی وجود ندارد. این بیان مرحوم نائینی است. این بیان مرحوم امام تعبیر می کنند کلام الشعری. چون در واقع تقدم رتبی ملاک تعارضات و اینها نیست آن بحث های فلسفی است که تقدم رتبی و اینها مطرح است. مجرد تقدم رتبی باعث نمی شود که یک دلیل نسبت به دلیل دیگر تعارض بکند یا نکند. حالا من به نظرم می رسید عرف در بعضی از جاها در تعارضات، به بحث چیزهای تقدم رتبی را به اصطلاح مدنظرش دارد. تقدیم اصل سببی بر اصل مسبّبی را عمدتا به همین نکته است که تقدم رتبی دارد. و حالا آن در جای خودش باید بحث شود ولی به نظر ما نحن فیه این جور نیست. این جور نیست که هر چیزی که در تقدم رتبی داشته باشد مقدم باشد. نفس تقدم رتبی به بیان این نیاز به دیگر باید یک مقداری دید واقعا عرف در جایی که یک دلیل تقدم رتبی دارد آن را مقدم می کند یا نمی کند. اصل این مطلبی که مرحوم امام این جا می فرمایند به نظر من در ما نحن فیه درست است ولو اینکه به طور کلی شاید مطلب این جور نباشد که تقدم رتبی هیچ جا عامل اثر گذار نباشد. حالا چون در ما نحن فیه عرفا این جور نیست که به جهت تقدم رتبی این را مقدم کنند ما دیگر خیلی ور نمی رویم روی مطلب. پس بنابراین اصل آن مبنای، این خودش یک بحث کلی است. بحث کلی است که دوران امر بین اطلاق یا عموم افرادی و اطلاق احوالی، کنار گذاشتن یکی از آن دو تا بر دیگری تقدیم به اصطلاح وجهی ندارد. هر دو در عرض هم هستند و وقتی در عرض هم هستند ما دیگر نسبت به اصل اطلاق یا عموم افرادی دلیل نخواهیم داشت. تعارض می کنند دیگر. وقتی اصل اطلاق و عموم افرادی ظهور نداشته باشد دلیل دیگر از حجیت می افتد دیگر. این عرض کنم خدمت شما اصل بحث.

اما حالا با پذیرش کلیه آن مبنا، اشکال در خصوص مقام. یک سری اشکالات مرحوم آقای صدر مطرح کرده اند و یک اشکال مرحوم امام مطرح کرده اند که اصل اشکال مرحوم امام را مطرح کنم و توضیحش باشد برای فردا. مرحوم امام اشاره می کنند می فرمایند که آن که باید اطلاق احوالی کنار گذاشته شود و عموم افرادی گرفته شود، در تکلیفات نفسیه است. اما در تکلیفات طریقیه حکم چنین نیست. تفصیل قائل می شوند بین اصل مبنا را کلا قبول ندارند ولی می گویند اگر ما مبنا را بپذیریم، آن را در تکالیف نفسیه می پذیریم نه در تکالیف طریقیه. این را در کلام امام ملاحظه فرمایید بعد با فرمایشاتی که اقای صدر اینجا مطرح کرده اند آنجا هم دنبال می کنیم می گویم من خیلی وارد تفصیلات فرمایش آقای صدر نمی شود بعضی از نکات کلی این ها را اشاره می کنم و از بحث سعی می کنم که بیرون بیاییم. اگر وارد تمام تفصیلات کلام آقای صدر بشویم خیلی طول می کشد. بهتر است بیشتر برویم روی بحث های اخبار علاجیه و اصل ثانوی. البته عمدتا فایده اصل اولی عمدتا در مواردی هست که ا خبار علاجیه شاملش نمی شود. اخبار علاجیه فقط شامل خبرین متعارضین می شوند. در سایر امارات آن چیز نیست. بینتین متعارضتین. خبرین متعاضین هم خبرینی که در چیزهای حکمیه است. یعنی اخبار علاجیه بین اخباری هستند که در شبهات حکمیه وارد می شوند. اما اخباری که در شبهات موضوعیه وارد می شوند اخبار علاجیه ناظر به آنها نیستند. یکی این اصل اولی ثمر جدی دارد. ثمره کاملا جدی. بینتین متعارضین که در موضوعات هست، آنها دقیقا بحث هایش چیز هست البته خصوص بینتین متعارضین اخبار خاص دارد. در مورد کذب باید چه کار کرد و امثال اینها. یک سری مرجّحات خاصی خود ان البینه اذا تعارضت فیه، یک بابی در تهذیب هست اصلا در مورد همین بینتین متعارضین. وقتی بینتین متعارضین باید چه کار کرد یک سری مرجحات خاصی دارد. اکثرهما عددا باید اخذ کرد اکثرهما عداله باید اخذ کرد. آن یک بحث های خاص خودش را دارد. ولی علی ای تقدیر حالا بینتین متعارضتین هم یک سری اخبار علاجیه در موردش وجود داشته باشد خبر های ما اگر در موضوعات آن بینتین متعارضتین هم در بحث عمدتا فکر می کنم فصل خصومت است روایت هایش. در بینتینی که متعارض هستند و در امور عادی نه در باب امور قضایی. اینها فکر می کنم دلیل خاصی اخبار علاجیه در مورد اینها نباشد. این است که در مورد خبر واحد در موضوعات بینه در موضوعات و سایر امارات که مربوط به شبهات حکمیه نیست یا مربوط به شبهات حکمیه است در خبر نیست. همه اینها داخل در آن اصل اولیه هستند. اصل اولیه مهم است این جور نیست که مهم نباشد. ولی خب می گویم همین مقدار هایی که بحث خواهیم کرد به نظرم کافی است و پرداختن به همه نکات و ریزه کاری هایی که در فرمایش مرحوم آقای صدر مطرح است شاید چندان ضرورت نداشته باشد. حالا فرمایش آقای حائری را امشب انشاء الله کلاس راهنما ملاحظه می فرمایید و ما کلام آقای صدر و کلام آقای هاشمی و کلام آقای حائری را این دو قسمت را در کلاس راهنما دنبال می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد